

## نقدی بر رویکرد برخی روشنفکران دینی

### به وحی و قرآن کریم

#### ۲

(قرآن کریم و خطای عبدالکریم)

#### اشاره

در مقاله پیشین، چهارچوبی برای رویکرد صحیح به رابطه علم و قرآن کریم بیان شد، تا مقدمه‌ای باشد بر نقد رویکردی که اخیراً از سوی برخی روشنفکران دینی، (به ویژه آقای دکتر عبدالکریم سروش) در این زمینه، اتخاذ شده است. خلاصه مقاله قبل، با رویکرد «توجه به عظمت (و اعجاز) قرآن، از نقطه نظر نقض ناشدگی آیات علمی» بدین قرار بود:

- نقض‌پذیری، یکی از ویژگی‌های بسیار رایج در آثار بشری است. نخبگان و نوایغ بشر در طول تاریخ، و دانشمندان امروزی که از پیشرفت‌های شگرف در دسترسی‌ها و ابزارهای علمی و تحقیقی بهره‌مند هستند، و... هیچ یک از این امر مستثنی نبوده و نیستند.

- قرآن کریم کتابی است با آورنده‌ای که قطعاً استاد ندیده بود؛ و در دورانی می‌زیست که علوم بشری به نسبت امروز، فوق‌العاده اندک بود، آن هم در سرزمینی که از همان اندک، بی‌بهره بود.

از طرف دیگر این کتاب، در حیطه موضوعات بسیار متنوعی وارد شده است؛ از معاد، خلقت و تاریخ، تا قوانین دینی و اجتماعی، اخلاق، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... همچنین علوم تجربی.

از این گذشته آیات قرآن کریم، در طول یک دوره بسیار طولانی و پرفراز و نشیب و هربار متناسب با حادثه‌ای عرضه شده است.

- ویژگی‌های یاد شده، هر یک می‌توانست قرآن کریم را، اگر اثری بشری بود، به شدت در معرض تناقضات درونی و در مرحله بعد نقض شدن از سوی دیگران، با گذشت زمان قرار دهد، اما این گونه نشد.

اما مباحث اخیر آقای دکتر سروش، از آن جا آغاز شد که وی در دی ماه ۸۶، مصاحبه با خبرنگار رادیو هلند را چنین آغاز کرد:

وحی الهام است. این همان تجربه‌ای است که شاعران و عارفان دارند؛ هر چند پیامبر این را در سطح بالاتری تجربه می‌کنند. در روزگار مدرن، ما وحی را با استفاده از استعاره شعر می‌فهمیم. چنان که یکی از فیلسوفان مسلمان گفته است: وحی بالاترین درجه شعر است.

در ادامه این روند، طبیعی است که مصاحبه‌گر بپرسد: «پس قرآن جنبه انسانی و بشری دارد. این یعنی قرآن خطاپذیر است؟» و آقای سروش در پاسخ می‌گوید:

از دیدگاه سنتی، در وحی خطا راه ندارد. اما امروزه، مفسران بیشتر و بیشتری... می‌پذیرند که وحی می‌تواند در مسایلی که به این جهان و جامعه انسانی مربوط می‌شوند، اشتباه کند... این مفسران اغلب استدلال می‌کنند که این نوع خطاها در قرآن خدشه‌ای به نبوت پیامبر وارد نمی‌کند؛ چون پیامبر به سطح دانش مردم زمان خویش «فرود آمده است» و «به زبان زمان خویش» با آن‌ها سخن گفته است. من دیدگاه دیگری دارم. من فکر نمی‌کنم که پیامبر «به زبان زمان خویش»

سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقتاً به آن چه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم دانش او از دانش مردم هم عصرش درباره زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیشتر بوده است. این دانشی را که ما امروز در اختیار داریم، نداشته است. و این نکته خدشه‌ای هم به نبوت او وارد نمی‌کند چون او پیامبر بود، نه دانشمند یا مورخ.

آقای سروش باید این جا توضیح دهد که پیامبر استاد ندیده اهل جزیره العرب، در ۱۴۰۰ سال قبل، با اتکا به دانش خود که به تعبیر ایشان در حد دانش آن روزگار بوده است، چگونه درباره حرکت خورشید و ماه سخن می‌گوید، بدون آن که تحت تأثیر هیئت بطلمیوسی قرار گرفته باشد؟ (یس/۴۰) چگونه از حرکت کوه‌ها سخن گفته است؟ (نمل/۸۸) و از کجا دانسته که کوه‌ها مانع حرکت اضطراب آلود زمین هستند؟ (نحل/۳۱، لقمان/۱۵، انبیاء/۱۰) چگونه از مراحل شش‌گانه تکوین جنین اطلاع یافته است؟ (مؤمنون/۱۲ و ۱۴).

آیا زمانی که فرموده: «آسمان‌ها وزمین به هم پیوسته بودند، و ما آنها را

از یکدیگر باز کردیم» (انبیاء/ ۳۰) سخنی در اندازه دانش روزگار خویش فرموده است؟

آیا تشبیه کسی که سینه‌اش تنگ و تحملش کم شده به شخصی که در آسمان بالا می‌رود، با اطلاعات مردم آن دوران، از وضعیت فشار جو سازگار است؟ (انعام/ ۱۲۵).

پیامبر اسلام ﷺ با کدام علم کیهان‌شناسی، جواز عبور از آسمان‌ها را برای انسان صادر می‌کرد (الرحمن/ ۳۳) و حال آن که بزرگان هیئت و فلسفه، تا قرن‌ها می‌گفتند آسمان قابل شکافتن نیست؟

### آن چه دکتر سروش نمی‌تواند ادعا کند

نظریه آقای سروش، تتمه ناگفته‌ای دارد که وی را گریزی از آن نیست؛ اما مطلبی غیر قابل پذیرش است.

ایشان گفته: «من فکر نمی‌کنم که پیامبر" به زبان زمان خویش" سخن گفته باشد؛ در حالی که خود دانش و معرفت دیگری داشته است. او حقیقتاً به آن چه می‌گفته، باور داشته است. این زبان خود او و دانش خود او بود و فکر نمی‌کنم

دانش او از دانش مردم هم عصرش درباره زمین، کیهان و ژنتیک انسان‌ها بیش‌تر بوده است».

اگر درباره برخی از آیاتی که در بالا اشاره شد، ادعا شود که در آن‌ها به «زبان زمان» سخن گفته شده است - گرچه چنین ادعایی گزافه‌گویی است و پذیرفتنی نخواهد بود - اما درباره برخی از موارد، اساساً این ادعا بدیهی‌البطالان و غیر قابل طرح است. مردم آن زمان، اساساً در مقوله‌هایی از این قبیل که آسمان و زمین با هم پیوسته بوده‌اند یا جدا، و این که مراحل تکوین جنین کدام است، رأیی نداشته‌اند تا پیامبر ﷺ، تحت تأثیر و موافق آن رأی، مطلبی بیان کند.

پس حال که رسول خدا ﷺ در این موارد سخن گفته‌اند، لاجرم صاحب رأی فوق ناچار است ادعا کند چنین مواردی - العیاذ بالله - رجماً بالغیب بوده است. به تعبیر دیگر مقدماتی که ایشان در باب سطح علم پیامبر اکرم ﷺ بیان کرده است، با توجه به برخی آیات علمی از قبیل موارد یاد شده، چاره‌ای نمی‌گذارد جز این که ایشان بگویند پیامبر ﷺ در مواردی، مطلبی را فراتر از دانسته‌های خود بیان کرده است و این یعنی سخن

گفتن بلاعلم... این همان تتمه ناگفته‌ای است که گرچه آقای سروش آن را به زبان نیاورده، ولی نتیجه قهری سخنان ایشان است.

### بررسی ادعای ناسازگاری میان برخی ظواهر قرآن با علم بشری

قبل از ادامه بررسی سخنان آقای سروش، لازم است به یکی از موضوع بسیار مطرح در زمینه «رابطه قرآن و علم» بپردازیم.

پس از آن که اعجاز قرآن کریم، از طریق پیش گفته ثابت شد، نوبت به بررسی آیاتی می‌رسد که مخالفان اتقان آیات علمی قرآن، از آن، به موارد «ناسازگاری قرآن با علم بشری» تعبیر می‌کنند.

این آیات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. یک دسته، آیاتی که مدعیان، آن‌ها را خلاف یافته‌های علمی می‌دانند و دسته دیگر، آیاتی که به دلیل ساکت بودن علم درباره مضمون این آیات، مورد انکار قرارشان می‌دهند.

ما به حکم اعتقاد به حقانیت قرآن، طبعاً باید درباره دسته اول، توضیحاتی

ارائه دهیم که پندار تعارض با علم را از میان بردارد، اما درباره دسته دوم باید گفت که اساساً، صرف عدم دسترسی بشر به چیزی، نمی‌تواند دلیل انکار آن شود.

برای بررسی این موضوع، فرض کنید که کسی، الهی بودن قرآن کریم را از هر طریق قابل قبولی<sup>(۱)</sup> دریافته باشد؛ چنین شخصی به استناد الهی بودن قرآن اطمینان به حقانیت همه آیات و عدم مغایرت آنها با حقیقت دارد؛ در عین حال منطقاً نیازمند یا موظف نیست تا (به عنوان دفاع از عقیده خود، یا به منزله بخشی ضروری از اعتقادش) همه آیات، از جمله «آیات علمی قرآن» را توضیح دهد و تفسیر نماید، گرچه لازم است در مواردی که ادعای مغایرت آیات با علم مطرح شده، این ادعا را باطل کند.

به عنوان مثال<sup>(۲)</sup> شخصی را تصور کنید که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، زیبایی‌ها و رسایی قرآن را، فراتر از آن که بشر بتواند انشاء کند درمی‌یافت، و از این

۱. در این جا مهم نیست که طریق یاد شده چیست، «نقض ناشدگی قرآن، به ویژه آیات علمی» که ما مطرح کردیم و یا غیر آن.
۲. که البته در آن مناقشه نیست.

راه، یعنی «فصاحت و بلاغت»، به معجزه بودن قرآن، و الهی بودن آن پی می‌برد، یا حتی از طریقی غیر از قرآن، به حقانیت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطمینان پیدا می‌کرد، و سپس از این راه، «کتاب الله» بودن قرآن کریم را احراز می‌کرد. نکته مهم این که منطقاً لازم نبود تا چنین شخصی، قادر به توضیح همه آیات - اعم از علمی یا غیر آن - بوده باشد.

اکنون آیه زیر را به عنوان مثال در نظر بگیرید:

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (۱)

«سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم. پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است».

شخص یاد شده، اگر با این آیه مواجه می‌شد، و در نمی‌یافت که منظور از

«علقه» و «مضغه» و... در مراحل شکل گرفتن جنین چیست، چالشی عقیدتی برایش پیش نمی‌آمد؛ و موظف هم نبود تا برای حفظ اعتقاد خود، حتماً پاسخی برای این سؤالات بیابد. البته تلاش برای دانستن تفسیر هر آیه‌ای نیز در جای خود کاری شایسته شمرده می‌شود، اما سخن ما در باب الزام و عدم الزم است.

در عین حال اگر شخص یاد شده، تلاش می‌کرد تا در حد دانش اندک خود، به توضیح آیه مذکور بپردازد، به این معنا نبود که حقانیت قرآن را در گرو تطابق مضمون آیه با دانش معاصر خود می‌داند، بلکه این، اقدامی برای دانستن بیشتر درباره آیه و چه بسا تأکیدی بود بر حقانیت قرآن. حقانیتی که در مثال ما، از طریق دیگری برای شخص ثابت شده، و می‌کوشد تا از زاویه تطبیق دادن آیه‌ای با علم، بر آن صحه‌ای مجدد بگذارد.

در زمان حاضر، که دانش بشری به مراحل تکوین جنین دست یافته، صورت مسئله قدری تغییر می‌کند؛ به این ترتیب که تطبیق برقرار کردن میان آیه مذکور و

دانسته شود، اما مستلزم توانایی بر توضیح همه آیات نیست. این مطلب را در مثال اخیر، به تفصیل شرح می‌دهیم:

چنان که گذشت، شخص مدعی «حقانیت قرآن» تنها ملزم است مواردی را توضیح دهد که در آنها، ادعای تعارض میان آیات قرآن کریم و یافته‌های قطعی علمی مطرح شده است. در عین حال شاید این شخص، بخواهد آیات را، فراتر از دایره الزامات و ضرورت‌ها، تفسیر کند؛ که کاری طبیعی برای پی بردن هر چه بیشتر به مفاهیم آیات و دستیابی به مراد الهی است، و شامل آیات علمی نیز می‌شود. این بدان معنا نیست که حقانیت قرآن در گرو عملکرد او قرار دارد.

از طرفی، نشستن در مسند تفسیر قرآن، طبعاً مستلزم تفسیر کردن حداکثری آیات است؛ یعنی مفسر سعی دارد همه (یا نزدیک به همه) آیات را تفسیر کند؛ و درباره آیات علمی نیز چنین است. در این راستا، مفسر تلاش خواهد کرد آیات علمی را با یافته‌های علمی معاصر خویش تطبیق دهد، تا از این رهگذر ضمن تفسیر آیات، بر جایگاه علمی قرآن تأکید

علم؛ اولویت بیشتری می‌یابد؛ از طرفی هم اگر ادعا شود مبانی علمی، آیه قرآن را نقض کرده است، به عهده شخص مؤمن به قرآن خواهد افتاد تا این ادعای تعارض را باطل کند.

اکنون باز گردیم به سخنان دکتر سروش؛ ایشان در بخشی از پاسخ خود خطاب به آیه‌الله سبحانی، تحت عنوان «ناسازگاری‌های ظواهر قرآن با علم بشری» نوشته:

مگر غیر از این است که همه کسانی که دست به تأویل برده‌اند به ناسازگاری‌های پاره‌ای از ظواهر قرآن با علوم بشر اذعان داشته‌اند؟ تأویل هم به حقیقت چیزی نیست جز پناه بردن از علمی بشری به علم بشری دیگر.

در نقد فراز فوق باید گفت: ایشان تلاش برای تأویل آیات علمی قرآن را به منزله «اذعان مفسر به ناسازگاری ظواهر قرآن با علوم بشری» و «پناه بردن به علم» (طبعاً برای اثبات حقانیت قرآن) دانسته که قضاوتی ناروا است.

توضیح آن که: اعتقاد به الهی بودن قرآن کریم، از راه‌های مختلفی برای افراد قابل حصول، و منجر به این باور است که آیات قرآن، مسلط و فائق بر علم بشری

بیشتری بگذارد. کار مفسر تا این جا، به معنی تأکید نهادن بر اعتقاد خود مبنی بر «تفوق قرآن بر علم» است و نه پذیرش «تفوق علم بر قرآن» (ولو به طور تلویحی). به تعبیر دیگر وی، پس از آن که الهی بودن قرآن را دریافته، اکنون می‌خواهد این ویژگی را در حیطه علم نشان دهد. اکنون اگر معلوم شود که وی در این مسیر به خطا رفته، اصل اعتقادش به حقانیت قرآن، که از طریق مستقل دیگری اثبات شده، مخدوش نمی‌شود.

حال اگر نوبت به آیه‌ای (مانند آن چه قبلاً ذکر شد) برسد که مثلاً «مراحل شکل گرفتن جنین» را بیان می‌کند، از آن جا که این موضوع، امروزه در حیطه کشف شده علوم قرار دارد، مفسر باید مضمون آیه را با قطعیات علمی بسنجد؛ همچنین اگر آیه‌ای مطرح باشد که درباره آن، ادعای مغایرت با علم وجود دارد، مفسر باید این ادعا را به طور مستدل رد کند. اما قسم دیگری هم هست، مثلاً در قرآن آمده که «شیاطین را هدف شهاب‌ها قرار می‌دهیم» و ما این سخن را با علوم خود تطبیق نمی‌دهیم؛ بلکه بالاتر، اصلاً علوم بشری هنوز «شیاطین» نمی‌شناسد<sup>(۱)</sup>

تا راجع به هدف فرار گرفتن آنها اظهار نظر کند. این جا ضرورتی ندارد که مفسر - در مقام دفاع از حقانیت قرآن - بتواند این آیه را تفسیر کند، هم چنان که مسلمان قرون نخست، ملزم به تفسیر آیه «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً...»<sup>(۲)</sup> نبود. ضمناً کسی هم نمی‌توانست بگوید که چون علم بشری، معنای «علقه» و «مضغه» را در نمی‌یابد، گفته قرآن، مخالف علم است. در این جا نیز وقتی قرآن راجع به شیاطین سخن گفته، مطلب همان است؛ و نمی‌توان ادعای تعارض با علم را در این مورد مطرح کرد.

چه بسیار حقایق عالم هستی که هنوز به چنگ بشر نیفتاده است. نسبت اندک دانسته‌های بشر به مجهولات او یقیناً عدد بسیار کوچکی است.

اساساً تفسیر قرآن خاستگاه مشخصی دارد. مفسر می‌خواهد از مراد آیات پرده‌برداری کند، و بر اساس توضیحاتی که گذشت، چنین نیست که حقانیت اعتقاد او

۱. گر چه داده‌ها و اطلاعات پراکنده فراوانی در این باره وجود دارد، اما به صورت علمی بدون درنیامده است.

آیات علمی قرآن نیز اتکا داشت، باز هم الزامی بر توضیح همه آیات علمی وجود ندارد.

با توجه به آن چه درباره «عظمت (و اعجاز) قرآن، از نقطه نظر نقض ناشدگی آیات علمی» در مقاله پیش، و به طور فهرست وار در ابتدای این مقال ذکر شد، در قرآن کریم آیاتی هست که بسیار فراتر از سطح علمی روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به طرح نکاتی از علوم تجربی پرداخته؛ و تاکنون نه تنها دستخوش نقض نگشته، بلکه با گذشت زمان، اتقان آنها آشکارتر شده و غیر بشری بودن منشأ صدور قرآن را قویاً ثابت کرده است.

حال اگر با آیاتی مواجه شویم که علم ما آنها را ابطال نمی‌کند، اما توضیح و توجیهی هم برایش ندارد، منطقاً نمی‌توانیم این موارد را دال بر مغایرت قرآن با علم بشر بشماریم.

بلی، البته درباره آیاتی که در اثر توسعه حیطه‌های کشف شده علم، در این

به قرآن، به طور کامل در گرو توانایی او بر تفسیر کردن همه آیات باشد. همچنین اگر وی نظریه‌ای را ارائه نماید و پس از مدتی، بطلان آن برایش ثابت شود، باز هم اعتقاد وی نسبت به قرآن خدشه برنمی‌دارد، زیرا از ابتدا در گرو این مطلب نبوده و از طریق دیگری حاصل شده بود. در این فرض، وی تنها متوجه می‌شود که در دریافت معنای صحیح آیه، دچار اشتباه شده است.

بنابراین ممکن است مفسر، دچار خطا شود و یا توضیحات بعید و دور از ذهنی را به آیات استناد دهد؛ اما خطای مفسر، به معنای خطاپذیری قرآن نیست<sup>(۱)</sup>، و به طریق اولی اگر او تأویلات بعیده بیاورد، ایرادی به قرآن وارد نمی‌شود. البته مجدداً تأکید می‌کنیم که ضرورت «نقض ادعاهایی مبنی بر مغایرت قرآن با قطعیات علمی» به قوت خود باقی است.

بنابراین قضاوت آقای دکتر سروش در عبارات فوق، صحیح نیست.

اکنون تأکید می‌کنیم که حتی اگر راه دستیابی به حقانیت قرآن کریم، طریقی باشد که در این مقاله مطرح شد، و بر

۱. این اصلی عمومی است و فی‌المثل، آقای دکتر سروش هم خود را مقید و ملتزم به هر تفسیری که از آراء ایشان ارائه شود، نمی‌داند.



حوزه قرار می‌گیرد، فرد معتقد به قرآن باید بتواند شائبه تعارض آیه با علم را برطرف سازد.

### خطا در نقل سخن علامه طباطبایی

دکتر سروش پس از آن که تلاش برای تأویل آیات علمی قرآن را به منزله «اذعان مفسر به ناسازگاری ظواهر قرآن با علوم بشری» و «پناه بردن او به علم» دانست، در تأیید این ادعا، خطاب به آیه‌الله سبحانی افزوده است:

استاد شما، مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی در تفسیر المیزان با صراحت و صداقت علمی تمام، در تفسیر استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهاب‌های آسمانی (سوره صافات آیات ۱۰-۱۱) می‌گوید تفاسیر همه مفسران پیشین که مبتنی بر علم هیأت قدیم و ظواهر آیات و روایات بوده باطل است و امروزه بطلان آنها عینی و یقینی شده است و لذا باید معنی تازه‌ای برای آن آیات جست.

آن چه در عبارات فوق از قول علامه طباطبایی نقل شده، مشکلی در اتقان قرآن ایجاد نمی‌کند و ابداً «اذعان به ناسازگاری ظواهر قرآن با علوم بشری» نیست. شرح مطلب همان است که گذشت.

«استراق سمع شیاطین و رانده شدنشان با شهاب‌های آسمانی» مطلبی نبوده که نفیاً و اثباتاً به چنگ علم افتاده باشد تا بر مفسران لازم آید که مراتب سازگاری علم را با آن یافته‌ها شرح دهند؛ و لذا بیانات آنان در تفسیر این مطلب، تلاشی برای پرده‌برداری از معنای صحیح آیه بود، و نه یک ضرورت. در نتیجه، تصریح علامه به این که تفاسیر پیشینیان در موضوع فوق باطل شده، چیزی را ثابت نمی‌کند.

طرفه این که علامه، خود نیز ضرورتی بر یافتن تفسیر جدید بر این آیات نمی‌بیند و اظهار نمی‌دارد؛ و آخرین جمله‌ای که آقای سروش از ایشان نقل کرده صحیح نیست؛ یعنی علامه فرموده: «باید معنی تازه‌ای برای آن آیات جست».

متن تفسیر المیزان بدین شرح است:  
وقد اتضح اليوم اتضاح عیان بطلان هذه الآراء ويتفرع على ذلك بطلان الوجه التسي أوردوها في تفسير الشهب وهي وجوه كثيرة أودعوها في المطولات كالتفسير الكبير للرازي وروح المعاني للآلوسی وغيرها، ويحتمل والله العالم ان هذا البيانات في كلامه

تعالی من قبیل الأمثال المضروبة تصور بها الحقائق الخارجة عن الحس فی صوره المحسوس لتقريبها من الحس وهو القائل عزوجل: ﴿وتلك الأمثال نضربها...﴾. اما آنچه در ترجمه المیزان آمده، و مورد استناد آقای سروش قرار گرفته، مطابقت دقیقی با متن تفسیر ندارد: امروزه بطلان این حرف‌ها به خوبی روشن شده و عیان گشته و در نتیجه همه آن وجوهی هم که در تفسیر شهب ذکر کرده‌اند که وجوه بسیار زیادی هم هستند و در تفاسیر مفصل و طولانی از قبیل تفسیر کبیر فخررازی و روح المعانی آلوسی و غیر آن نقل شده باطل می‌شود. ناگزیر باید توجهی دیگری کرد که مخالف با علوم امروزی و مشاهداتی که بشر از وضع آسمان‌ها دارد نبوده باشد و آن توجهی به احتمال ما - و خدا داننا تر است - این که این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می‌شود از باب مثال‌هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده تا آنجا که خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد. همچنان که خود خدای تعالی در کلام مجیدش فرموده: ﴿وتلك الأمثال

نضربها...﴾.

مقایسه ترجمه با متن، به روشنی نشان می‌دهد که عبارت «ناگزیر باید توجهی دیگری کرد...» در کلام مرحوم علامه طباطبایی وجود ندارد و ایشان تنها پس از باطل دانستن اقوال مفسران پیشین، خود نیز احتمالی را مطرح کرده‌اند. این مطلب با توضیحات پیشین مبنی بر این که تفسیر آیاتی که ناظر به «نایافته‌های علمی» است، ضرورتی اعتقادی ندارد، منطبق است.

قابل توجه این که علامه (نه تنها ارائه تفسیر جایگزین را لازم نشمرده، بلکه) نظر خود را با این عبارت آغاز کرده است: «یحتمل والله العالم» یعنی «احتمال می‌رود و خدا دانا است.»؛ این نحوه بیان، خود قرینه‌ای بر این است که ایشان در مقام تفسیر آیه، ضرورتی را که مترجم به اشتباه آورده و آقای سروش بر آن انگشت نهاده، معتقد نیست.